

با جواد کریمی، در کوچه پس کوچه های خیابان موعود قدم زدیم و خاطراتش را شنیدیم

تماشای «کانی مانگا» در سینمای خاکی

محلله گردی

سال‌های پیش، درست در جایی که حالا ساختمان مرکز بهداشت شماره ۵ در محروقی ۹ قرار دارد، یک آب بند بزرگ وجود داشت که اهالی محله به آن «تلخ» می‌گفتند. جوی آبی از دل آن می‌گذشت و به سمت زمین‌های کشاورزی می‌رفت. مابچه هادر تابستان‌های داغ، در آب آن غوطه می‌خوردیم. سال ۱۳۶۰ این زمین راصاف کردند و ساخت و ساز آغاز شد.



ایستگاه اول

نیکو عقیده | جواد کریمی تقریباً همه زندگی‌اش را در محله کنه بیست گذرانده است. ۴۴ سال پیش، وقتی کودک بود، همراه خانواده‌اش از یکی از محله‌های اطراف حرم به اینجا نقل مکان کردند؛ همین جا مدرسه رفت، ازدواج کرد، بچه‌هایش را بزرگ کرد و هنوز هم در همین خیابان زندگی می‌کند. بعد از تمام شدن درس و مدرسه‌اش در سال ۱۳۷۰، کتاب‌فروشی‌اش را هم در این محله راه‌اندازی کرد و حالا از این شغل، روزگاری می‌گذراند. اما اوفقاً یک کتاب‌فروش ساده نیست. دلش برای محله‌اش می‌تپد. عضو هیئت امنای مسجد قمر بنی هاشم (ع) است. دغدغه مند و فعال اجتماعی و چهره‌ای آشنا برای همه اهالی. حالا که از گذشته‌اش می‌گوید، می‌شود درد خاطراتش را در تک‌تک کوچه‌های محله‌اش دید؛ محله‌ای که در گذشته به خیابان صاحب‌الزمان (عج) معروف بود و بعدتر موعود نام گرفت.

ایستگاه دوم

موعود ۱۱ در گذشته به «کوچه مالک» معروف بود؛ کوچه باغی سرسبز که دو طرف آن را درخت‌های توت فراگرفته بود. مابچه‌ها از شاخه‌های درختان بالا می‌رفتیم، آویزان می‌شدیم و دست‌هایمان را از توت‌های شیرین و رسیده‌تر می‌کردیم. سایه درخت‌ها، خنکای خوشایندی به کوچه می‌داد.



ایستگاه سوم

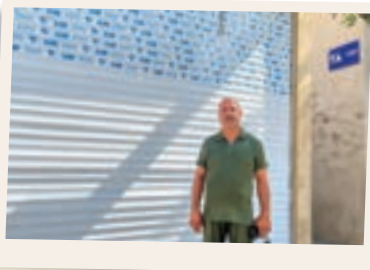
ایستگاه چهارم

اوایل دهه ۶۰، در جایی که امروز مدرسه «منظومه دانش» در ابتدای موعود ۲۱ ساخته شده است، یک زمین خاکی وسیع وجود داشت. مالک زمین، آقای به نام یوسفی بود. در گوشه‌ای از زمین چند صندلی چیده بودند و روی یکی از دیوارها با پروژکتور فیلم پخش می‌کردند؛ همان جابو که اولین تجربه من از تماشای فیلم رقم خورد. اولین فیلمی که دیدم «کانی مانگا» بود.



ایستگاه پنجم

در ابتدای کوچه موعود ۲۸، زمانی شعبه نفت محله قرار داشت. «یحیی نفتی»، هر هفته باتانکر پر شده می‌آمد و ما، کوپن به دست، در صف‌های طولانی می‌ایستادیم تا نوبتمان برسد و سهممان را بگیریم. صف‌ها طولانی بود، اما بخشی از زندگی ما شده بود.



ایستگاه ششم

حمام صاحب‌الزمان (عج)، روزگاری پررفت و آمدترین نقطه محله به شمار می‌رفت. هر هفته، حوالی ساعت ۵ صبح همراه پدرم به آنجا می‌رفتیم. گاهی تا ساعت ۱۰ باید منتظر می‌ماندیم تا نوبتمان برسد. صاحب حمام، حاج محمد نخعی بود. پسرش، احمد رضا هنوز در همین محله زندگی می‌کند. ما، در حوض‌های کوچک حمام، بازی می‌کردیم. در این حمام در سال ۱۳۸۴ برای همیشه بسته شد.



خیابان موعود ۳۶، زمانی به «کوچه دباغی» معروف بود. به جای این خانه‌های امروزی، فقط یک کارگاه دباغی بود و زمین‌های کشاورزی. آنجا، پوست حیوانات را تیماج می‌کردند؛ مرحله‌ای از فرایند تبدیل پوست به چرم. بوی تند مواد دباغی و آب‌های مانده، فضای اطراف را پر می‌کرد. با افزایش جمعیت و ساخت و سازهای پیاپی، آن فضا کم‌کم جای خود را به خانه‌ها داد.

